

تحلیل برخی ابعاد تأویل در نهج البلاغه

طاهره نوری* مهدی مطیع** محمد مرادی***

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۰۴

تاریخ دریافت: ۹۹/۰۹/۱۴

چکیده

یکی از اصطلاحات مهم در فهم معارف قرآنی «تأویل» است. در روایات نبوی، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خود را به عنوان «صاحب تنزیل» و امام علی علیه السلام را به عنوان «صاحب تأویل» معرفی کرده‌اند. با توجه به اختلافاتی که در مورد معنای این واژه و دامنه آن در بین صاحب‌نظران وجود دارد، تحلیل سخنان امام علی علیه السلام در این راستا ضروری به نظر می‌رسد. بنابر این ضرورت، در پژوهش حاضر به واکاوی واژه تأویل، آگاهان به تأویل و مبانی تأویل به روش توصیفی — تحلیلی در نهج البلاغه پرداخته شده و این نتیجه حاصل شد که تأویل همواره به عنوان یک مشترک معنوی و دربردارنده معانی مختلف بوده و هست. مصداق کامل آگاهان به تأویل، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت شریف ایشان هستند ولی سایر مؤمنین نیز، بسته به شرایطی می‌توانند، مصداق راسخان در علم و به تبع آن آگاه به تأویل باشند. در تحلیل مبانی تأویل‌پذیری قرآن کریم در نهج البلاغه مشخص شد، برخلاف نظر عده‌ای که مخالف تأویل قرآن هستند، قرآن دارای تأویل است و گریزی از آن نیست؛ زیرا قرآن کریم صامت است، بطن دارد، دارای متشابهات و وجوه گوناگون است، بنابراین به مؤولانی نیاز دارد تا به تأویل قرآن کریم دست یابند.

واژگان کلیدی

تأویل، نهج البلاغه، آگاهان به تأویل، تأویل‌پذیری قرآن.

t.noori@ltr.ui.ac.ir

m.motiar@ltr.ui.ac.ir

Moradi.M@qhu.ac.ir

*. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشگاه اصفهان؛

** دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه اصفهان، (نویسنده مسئول)

*** استادیار دانشگاه قرآن و حدیث؛

مقدمه

جایگاه خاص امام علی (علیه السلام) در مورد تأویل، در روایات قابل مشاهده است. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در موقعیت‌های مختلف به ذکر جایگاه علمی امام علی (علیه السلام)، خصوصاً در امر «تأویل» پرداخته‌اند. انس بن مالک نقل کرده که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) خطاب به علی (علیه السلام) فرمود: «ای علی، تو به مردم تأویل قرآن را می‌آموزی؛ آنچه را نمی‌دانند. علی (علیه السلام) از پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرسید: آیا بر اساس رسالت تو آن را ابلاغ خواهیم کرد؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) جواب داد: تو مردم را آگاه می‌سازی، آنچه از تأویل قرآن که برای آن‌ها مشکل است» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق: ج ۲۷، ۱۹۶). در روایت دیگری فرموده‌اند: «از شما کسانی هستند که برای تأویل قرآن می‌جنگند؛ همان‌گونه که من برای نزول آن جنگیدم و او وصله‌کننده کفش یعنی امیرالمؤمنین (علیه السلام) است» (کلبینی، ۱۴۰۷ق: ج ۵، ۱۲). شبیه همین روایت در مسند احمد بن حنبل نیز آمده است: «در میان شما کسی است که برای تأویل این قرآن می‌جنگد، همان‌طور که من برای تأویلش جنگیدم و اشاره به وصله‌کننده کفش نمود...» (ابن حنبل، ۱۴۲۱ق: ج ۱۸، ۲۹۶). پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در روایتی دیگر فرمود: «پس از من، علی (علیه السلام) به مردم تأویل می‌آموزد، آنچه را که نمی‌دانند.» (حسکانی، ۱۴۱۱ق: ج ۱، ۳۹). در کلام دیگری از آن حضرت نقل است که: «یا علی، انا صاحب التنزیل و انت صاحب التأویل؛ ای علی، من صاحب تنزیل هستم و تو صاحب تأویل.» (ثقفی، ۱۳۹۵ق: ج ۲، ۷۱۷).

از طرفی پیامبر (صلی الله علیه و آله) جایگاه و اهمیت موضوع تأویل در عرصه‌های مختلف دینی را متذکر شده‌اند. به‌عنوان نمونه، در روایتی فرموده‌اند: «همانا بر امت خودم پس از خودم از سه چیز می‌ترسم: ... اینکه قرآن را به‌طور درست تأویل نکنند...» (صدوق، ۱۳۶۲ش: ج ۱، ۱۶۴). امام علی (علیه السلام) نیز به جایگاه تأویل در کنار سایر دانش‌های قرآنی اشاره فرموده‌اند: «هیچ آیه‌ای بر رسول خدا نازل نشد، مگر اینکه آن حضرت آن را برای من خواند و من با خط خود نوشتم و تأویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام آن را به من آموخت و دعا کرد خداوند فهم آن را به من عطا کند...» (کلبینی، ۱۴۰۷ق: ج ۱، ۶۴).^۱

با توجه به جایگاه خاص امام علی (علیه السلام) درباره تأویل از یک‌سو و اهمیت موضوع تأویل از سوی دیگر، ضرورت تحقیق و تحلیل کلام آن حضرت درباره ابعاد مختلف تأویل مشخص می‌گردد تا از آن در فهم و کاربرد تأویل استفاده شود. در راستای انجام تحقیق و به‌منظور تحدید و تدقیق آن، و با توجه به

۱. برای فهرست مفصلی از روایات امام علی (علیه السلام) درباره تأویل نک: نوری، ۱۳۹۸ش: ۲۱-۴۹.

اینکه نهج البلاغه مجموعه‌ای از سخنان امام علی (علیه السلام) است که نزد عموم مسلمانان دارای ارزش و احترام است و پس از قرآن کریم، بیشترین تحقیقات از سوی محققین در ابعاد مختلف آن، صورت گرفته است (برای فهرستی از این تحقیقات، نک: بروجردی، ۱۳۸۰ ش، سراسر اثر)، این کتاب به‌عنوان محور اصلی تحقیق قرار داده شد. سؤالی که در این خصوص مطرح می‌شود این است که ابعاد مختلف تأویل در نهج البلاغه چگونه بیان شده است؟ از آنجا که این تحقیق گنجایش پرداختن به تمامی ابعاد تأویل را نداشت، تنها سه بعد آن در این تحقیق ارائه شده است: کاربرد واژه تأویل در نهج البلاغه چیست؟ بحث در مورد آگاهان به تأویل در نهج البلاغه چگونه بیان شده است؟ و مبانی تأویل‌پذیری قرآن کریم در نهج البلاغه. کدامند؟ وجه شباهت این ابعاد، تمرکز اصلی آن‌ها بر مباحث نظری تأویل است؛ بنابراین ارائه نمونه‌های عینی تأویل نیز از حوزه این تحقیق خارج شده است.

به‌تبع وجود ضرورت مذکور، تحقیقاتی صورت گرفته است؛ مرتبط‌ترین تحقیقاتی را که می‌توان به‌عنوان پیشینه تحقیق حاضر نام برد، عبارت‌اند از: ۱. مقاله محمد مرادی با عنوان «معنا کاوی روایت‌های جنگ تأویل» که نویسنده در آن با استفاده از حدیثی درباره امام علی (علیه السلام) که در منابع شیعه و سنی آمده به تبیین یکی از ابعاد تأویل پرداخته است و بیان می‌کند تأویل در روایت موردنظر، عینیت بخشیدن به آموزه‌های دینی و عملی کردن آن‌ها و به‌ظهور رساندن و معرفی حقیقت آن‌ها توسط امام علی (علیه السلام) است. ۲. مقاله طاهره نوری با عنوان «پی‌جویی دو رویکرد تأویلی معناگرا و عینی‌گرا در روایات در بردارنده واژه تأویل امام علی (علیه السلام)» که نویسنده با گردآوری روایاتی از امام علی (علیه السلام) که در آن واژه تأویل به‌کاررفته است به تحلیل و پی‌جویی دیدگاه‌های مطرح درباره تأویل پرداخته است. ۳. پایان‌نامه کارشناسی ارشد طاهره نوری با عنوان «تأویل از دیدگاه امام علی (علیه السلام) با تأکید بر نهج البلاغه» که در آن پس از تحلیل روایاتی از امام علی (علیه السلام) که در آن‌ها واژه تأویل به‌کاررفته است، مباحث نظری مطرح شده و سپس نمونه‌هایی عینی از تأویل قرآن کریم در نهج البلاغه ارائه شده است. ۴. مقاله سید محمدمهدی جعفری و همکاران با عنوان «شناخت رویکردهای تأویل قرآن در نهج البلاغه با تأکید بر شرح ابن ابی‌الحدید» که در آن برخی نمونه‌های عینی تأویل آیات قرآن کریم در نهج البلاغه ارائه شده است. وجه اشتراک تحقیق حاضر با تحقیقات ذکرشده، تلاش و تحقیق در واکاوی سخنان امام علی (علیه السلام) درباره ابعاد مختلف تأویل است. وجه تمایز تحقیق حاضر از تحقیقات قبلی تمرکز ویژه بر ابعادی از تأویل در نهج البلاغه است که در سایر تحقیقات دیده نمی‌شود.

تحقیق حاضر با روش توصیفی — تحلیلی صورت گرفته است. به این ترتیب که در ابتدا به جست‌وجو

و بازخوانی واژگان و ابعادی از تأویل در نهج البلاغه پرداخته شده و سپس هر کدام جداگانه مورد تحلیل واقع شدند. لازم به ذکر است که ابعاد مذکور ارتباط پیوسته و مستقیمی با هم ندارند و تنها به جهت اهمیت آن‌ها از بین مباحث تأویل انتخاب شده‌اند؛ هرچند در قسمت نتیجه‌گیری ارتباط بین این مباحث تا حدی مشخص می‌شود. در واقع تحقیق حاضر بیشتر بر مباحث نظری تأکید دارد و پی‌جویی نمونه‌های عینی تأویل در نهج البلاغه در حوزه انجام این تحقیق نیست. در ادامه پس از بیان معانی لغوی و اصطلاحی تأویل، هرکدام از ابعاد مذکور در بخشی جداگانه ارائه می‌شوند.

۱- معانی لغوی و اصطلاحی تأویل

۱-۱ معنای لغوی

در باره معنای لغوی و اصطلاحی تأویل اختلافات فراوانی وجود دارد؛ درباره معنای لغوی تأویل در معاجم متقدم، تأویل به معنای تفسیر، مرجع و سرانجام آمده است. به‌عنوان نمونه، در کتاب العین از احمد بن خلیل فراهیدی (۱۷۵ق) از قدیمی‌ترین معجم‌های لغوی، این‌گونه آمده است: «التأویل و التأویل، تفسیر الکلام الذی تختلف معانیه و لا یصح إلا بیان غیر لفظه؛ تأویل و تأویل، تفسیر کلامی است که معانی گوناگونی را برمی‌تابد و بیان آن جز با کلام دیگر ممکن نیست.» (فراهیدی، ۱۴۰۹ق: ج ۸، ۳۶۹). ابن فارس (۳۹۰ق) در مقایسه اللغة آورده است: «أول»، دارای دو اصل است: ۱. ابتدای امر، که واژه «أول»، به‌معنای ابتدا، از این اصل است. ۲. انتهای امر که تأویل کلام به‌معنای عاقبت و سرانجام کلام... (ابن فارس، ۱۴۰۴ق: ج ۱، ۱۵۸). جوهری (۳۹۳ق) در صحاح آورده است: «التأویل تفسیر ما یؤول الیه الشیء؛ تأویل تفسیر سرانجام و عاقبت شیء است» (جوهری، ۱۴۰۷ق: ج ۴، ۱۶۲۷). راغب (۵۰۲ق) در مفردات آورده است: «التأویل من الأول، أى الرجوع إلى الأصل و منه المؤول للموضع الذی یرجع الیه و ذلك هو ردّ الشیء إلى الغایة المرادة منه، علما كان أو فعلا؛ تأویل از «أول» است یعنی رجوع به اصل و موئل جایگاهی است که تأویل به آن برمی‌گردد و آن (تأویل)، برگرداندن شیء به غایتی است که از آن اراده شده است، چه قول باشد و چه فعل.» (راغب، ۱۴۱۲ق: ۹۸).

در معاجم قرون هفتم به بعد علاوه بر معانی قبلی (تفسیر، مرجع و سرانجام)، یک معنای دیگر نیز ظهور کرده است؛ به‌عنوان نمونه، ابن اثیر (۶۰۶ق) در النهایه آورده است: «و المراد بالتأویل نقل ظاهر اللفظ عن وضعه الأصلي إلى ما یحتاج إلى دلیل لولاه ما ترک ظاهر اللفظ؛ مراد از تأویل، برگرداندن ظاهر لفظ از معنای اصلی است، به معنایی که دلیلی بر آن قائم است که اگر آن دلیل نباشد، نباید از معنای

ظاهری لفظ دست کشید.» (ابن اثیر، ۱۳۶۷ش: ج ۱، ۸۰). در واقع در معاجم قرن هفتم به بعد تعریف «تأویل به معنای انتقال از معنای ظاهری لفظ به معنای غیر ظاهر»، بر تعاریف قبلی اضافه شده است (برای اطلاع از سیر تحول معنای تأویل، نک: شاکر، ۱۳۷۶: ۲۳-۲۹).

۲-۱ معنای اصطلاحی

در ارتباط با اصطلاح تأویل، دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد که با توجه به رویکرد خاص مفسرین اعم از محدثین، اصولیون، فیلسوفان، عرفا و... شکل گرفته است. از آنجا که پرداختن به همه دیدگاه‌ها در چارچوب تحقیق حاضر نیست، در این بخش به برخی از مشهورترین آن‌ها که باعث روشن شدن زمینه بحث می‌شود، اشاره می‌گردد. بر اساس مبانی اصلی که در وضع دیدگاه‌های مختلف تأویلی اثرگذار بوده‌اند، دو رویکرد مطرح وجود دارد؛ یکی رویکرد معناگرا که مبنای اصلی آن، این است که «تأویل از مقوله معناست» و دیگری رویکرد عینی‌گرا که بر این مبنا که «تأویل امری عینی و خارجی است»، تأکید دارد.

مبنای اصلی رویکرد معناگرا این است که تأویل از جنس لفظ و از مقوله معنا و مفهوم است. در سیر تاریخی تأویل دو دیدگاه ذیل این رویکرد مشهور شده است؛ یکی دیدگاهی که ادعا دارد «مقصود از تأویل همان تفسیر است» و دیگری دیدگاهی که مراد از تأویل را «معنای خلاف ظاهر لفظ» می‌داند. در مورد دیدگاهی که ادعا دارد «مقصود از تأویل همان تفسیر است»، گزارش‌هایی در دست است که نشان می‌دهد تا نیمه نخست سده ۳ق تأویل و تفسیر مترادف انگاشته می‌شدند (برای فهرست تفصیلی از این آثار، نک: پاکتچی، ۱۳۶۷ش: ذیل «تأویل»، ۳۷۶). «تأویل به معنای خلاف ظاهر»، از جمله مشهورترین دیدگاه‌ها درباره تأویل است. در بخش قبل (تأویل در لغت) به سیر ورود این معنا به معانی تأویل اشاره شد. این دیدگاه به گونه‌ای بین میان محافل علمی در دهه‌های اخیر مطرح شده است که به محض شنیدن واژه تأویل اولین ذهنیتی که شکل می‌گیرد همین معناست (نک: پاکتچی، ۱۳۶۷ش: ذیل «تأویل»، ۳۷۱).

مبنای اصلی رویکرد عینی‌گرا این است که تأویل را امری عینی و واقعیتی خارجی می‌داند. ذیل رویکرد عینی‌گرا دو دیدگاه مشهور به وجود آمده است که به نام صاحبان آن معروف شده است؛ یکی دیدگاه ابن تیمیه (۷۲۷ق) و دیگری دیدگاه علامه طباطبایی (۱۳۶۰ش) (برای تفصیل بحث، نک: دایره المعارف قرآن کریم، شاکر، ۱۳۸۲ش: ۹۷-۱۰۹؛ حیدری، ۱۳۹۳ش: ۱۹۵). ابن تیمیه در بیان نظریه خویش گفته است که کلام [خدا در قرآن] بر دو قسم است: انشاء و اخبار. مراد از انشاء، اوامر و نواهی



خداوند است، او عمل به اوامر و نواهی خداوند در قرآن را تأویل آن‌ها دانسته و در مورد تأویل اخبار، آن را حقیقت خارجی مخبر به می‌داند. وی می‌افزاید که برخی از تأویل اخبار قرآن واقع شده است، مانند آنچه قرآن از امت‌های پیشین خبر می‌دهد؛ و برخی از آن بعداً به وقوع خواهد پیوست، مانند آنچه قرآن از احوال قیامت و بعث و حساب و بهشت و آتش خبر می‌دهد. ابن تیمیه، تأویل به معنای خلاف ظاهر را قبول ندارد و معتقد است این معنا نزد سلف امت متداول نبوده، از ابداعات متأخران است (برای تفصیل بحث، نک: ابن تیمیه، بی‌تا: ۱۰-۲۳). علامه عقیده دارد که تأویل قرآن، نه از سنخ الفاظ است و نه از سنخ معانی و مدلولات الفاظ، بلکه از امور خارجی و عینی است. در واقع نظر ایشان این است که تأویل قرآن، مدلول الفاظ قرآن نیست، بلکه بالاتر از آن است که شبکه الفاظ بتواند بدان دست پیدا کند. اگر خداوند، آن حقیقت را به صورت مجموعه‌ای از الفاظ نازل کرد، به جهت آن است که آن را تا حدودی به اذهان بشر نزدیک سازد (برای تفصیل بحث، نک: طباطبایی، ۱۳۷۴ش: ج ۳، ۳۵-۷۵).

با توجه به اختلافات موجود در معانی لغوی و اصطلاحی تأویل به نظر می‌رسد با تحلیل برخی ابعاد تأویل در نهج البلاغه می‌توان به فهم و کاربرد آن در عصر نزول پی برد و از این رهگذر راهی به سوی حل این اختلافات گشود.

۲- کاربرد واژه تأویل در نهج البلاغه

واژه تأویل از ریشه «أول» است و با هم خانواده هایش در ۹ قسمت از نهج البلاغه، در خطبه‌های ۹۱، ۱۲۲، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۹۵، در نامه‌های ۳۱، ۴۸، ۵۵ و در حکمت ۳۱ آمده است. در این بخش با تحلیل مشتقات «أول»، مشخص می‌شود که چه ارتباطی بین معانی لغوی و اصطلاحی واژه تأویل و هم‌خانواده هایش وجود دارد و هر کدام چه کاربرد معنایی داشته‌اند. در این بخش موارد ذکر شده، بر اساس نسخه نهج البلاغه صبحی صالح^۱ ارائه شده‌اند.

۲-۱ خطبه ۹۱

این خطبه که یکی از خطبه‌های مفصل نهج البلاغه است، به خطبه اشباح معروف است. خطبه با خداشناسی آغاز شده و با دعای طلب رضای خدا به پایان می‌رسد؛ توصیف خداوند، بی‌زمانی و بی‌مکانی او، توقیفی بودن اسما و صفات او، هدف‌داری خلقت موجودات، توصیف آسمان، فرشتگان، خلقت زمین، از جمله مطالب مطرح شده در این خطبه است. در بخشی از آن یکی از مشتقات «أول» آمده است:

۱. فقط در نامه ۴۸ از یک نسخه دیگر استفاده شده است که دلیل آن در همان قسمت آمده است.

«...فَكَيْفَ وَإِنَّمَا صَدَرَتْ الْأُمُورُ عَنْ مَشِيئَتِهِ الْمُنَشِئُ أَصْنَافَ الْأَشْيَاءِ بِإِلَازِمِ رُؤْيَةِ فِكْرٍ آلِ إِلَيْهَا...» (سید رضی، خطبه ۹۱)

و چگونه چنین باشد در حالی که همه امور از مشیت او نشأت گرفته است. اوست به وجود آورنده انواع موجودات بی آنکه اندیشه ای به کار برد... (سید رضی، انصاریان، ۱۳۸۸ ش: ۷۰).

آنچه از ظاهر کلام به نظر می‌رسد، این است که واژه به کاررفته در خطبه فوق ارتباطی با معانی اصطلاحی تأویل ندارد و ناظر به معنای لغوی «أول» است و ارتباطی با معانی اصطلاحی تأویل ندارد (برای معانی لغوی نک: بخش اول تحقیق حاضر).

۲-۲ خطبه ۱۲۲

این خطبه بخشی از سخنان امام پیش از جنگ نهروان است که برای اتمام حجت با خوارج ایراد فرموده و در آن واژه تأویل آمده است. امام آنان را به دو گروه حاضران و غایبان در صفین تقسیم نموده تا با هر یک به تناسب حالش سخن گوید. سپس با ذکر وقایع صفین بر آنان احتجاج نمود و اشتباهات ایشان را روشن ساخت. پس از آن به وقایع صدر اسلام و شرایط متفاوت زمان پیامبر ﷺ پرداخته، گوشزد نمود که در آن زمان با اینکه جنگ با نزدیکان و خویشان بود ولی اصحاب در سختی‌ها و مصیبت‌ها صبر نموده، ایمانشان هر لحظه افزون‌تر می‌شد؛ اما شرایط فعلی متفاوت است و برخی برادران مسلمان ما به خطا رفته‌اند و دچار انحراف، دگرگونی، شبهه و تأویل نادرست شده‌اند. در خطبه آمده است که پس از پافشاری خوارج در شورشگری، امام ﷺ به قرارگاهشان رفته و خطاب به جمع خوارج فرمود:

«... وَ لَكِنَّا إِنَّمَا أَصْبَحْنَا نَقَاتِلُ إِخْوَانَنَا فِي الْإِسْلَامِ عَلَى مَا دَخَلَ فِيهِ مِنَ الزَّيْغِ وَالْإِعْوَجَاجِ وَالشُّبُهَةِ وَ التَّأْوِيلِ فَإِذَا طَمَعْنَا فِي خَصَلَةٍ بِمُؤْمِنٍ اللَّهُ بِهَا شَعْنَا وَ تَدَانِي بِهَا إِلَى الْبُقِيَةِ فِيمَا بَيْنَنَا وَ غَبْنَا فِيهَا وَ أَمْسَكْنَا عَمَّا سَوَّاهَا.» (سید رضی، صالح، ۱۴۱۴ ق: ۱۷۹)

«... اما امروز با پیدایش زنگارها، کژی‌ها و نفوذ شبهه‌ها و تأویل‌ها در دین، با برادران مسلمان خویش به پیکاری خونین کشیده شده‌ایم. چنین است که در آرزوی پر شدن شکاف‌ها و فراهم آمدن بازمانده نیروهای اسلام تا بهانه‌ای بیابیم، بدان روی می‌آوریم و دیگر راه‌حل‌ها را رها می‌کنیم.» (سید رضی، معادخواه، ۱۳۷۴ ش: ۱۴۰).

در این خطبه امیرالمؤمنین ﷺ با یادآوری فریب خوردن مسلمانان، در جریان قرآن بر نیزه کردن،



ظاهر این برنامه را ایمان ولی باطنش را دشمنی با خدا معرفی کردند. ایشان بر این نکته تأکید نمودند که بسنده کردن به ظاهر امور، چه بسا موجب گمراهی می‌شود؛ از طرفی تأویل را همسنگ انحراف، کج‌روی و شبهه در دین قرار دادند و نشان دادند که اگر تأویل به شکل صحیح صورت نگرفته باشد، می‌تواند یکی از عوامل ضربه زنده به دین باشد؛ بنابراین می‌توان گفت که در برخی موارد چاره‌ای جز گذر کردن از ظاهر امور نیست، ولی این گذر کردن از ظاهر و رسیدن به تأویل صحیح تابع شرایط خاصی است و به هر عنوان نمی‌توان از ظاهر دست کشید. با توجه به موارد مذکور می‌توان گفت این کاربرد معنایی به نوعی با رویکرد اصطلاحی معناگرایی در تأویل هم‌خوانی دارد و ناظر به دیدگاه «تأویل به معنای خلاف ظاهر» است.

۲-۳ خطبه ۱۵۱

این خطبه بخشی از حوادث خطرناک آینده را بازگو می‌کند و به مردم هشدار می‌دهد که مراقب خویش باشند و آوده فتنه‌ها و ظلم و فسادها نشوند. امام علیه السلام خطبه را با حمد و ثنای الهی آغاز می‌کند و پس از شهادت به نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و بیان وضع نابسامان عصر جاهلیت و هشدار به وقوع فتنه‌ها، به مردم سفارش می‌کند که فریب فتنه گران را نخورند. در بخشی از آن یکی از مشتقات «أول» آمده است:

«... وَتَبَّتْ وَا فِي قَتَامِ الْعُسُورَةِ وَأَعْوَجَاجِ الْفِتْنَةِ عِنْدَ طُلُوعِ جَنِينِهَا وَظُهُورِ كَمِينِهَا وَانْتِصَابِ قُطْبِهَا وَ

مَدَارِ رَحَاهَا، تَبْدَأُ فِي مَدَارِجِ خَفِيَةٍ وَتَتَوَلَّى إِلَى فُطَاعَةِ جَلِيَةٍ...» (سید رضی، خطبه ۱۵۱)

و در گرد و غبار ظلمت شبهه و ناهمواری راه فتنه، به وقت پدید آمدن طلیعه اش، و آشکار شدن نهانش، و برقراری محورش، و گردش آسیایش بر جای خویش ثابت بماند. آن فتنه‌هایی که از مدارج پنهان شروع، و به سختی و زشتی آشکاری منتهی می‌شود... (سید رضی، انصاریان، ۱۳۸۸ش: ۱۳۱).

آنچه از ظاهر کلام به نظر می‌رسد، این است که واژه به کاررفته در خطبه فوق ارتباطی با معانی اصطلاحی تأویل ندارد و ناظر به معنای لغوی «أول» است و ارتباطی با معانی اصطلاحی تأویل ندارد (برای معانی لغوی نک: بخش اول تحقیق حاضر).

۲-۴ خطبه ۱۵۲

امیرالمؤمنین علیه السلام در ابتدای سخنرانی که اولین روزهای خلافت در سال ۳۵ق در مدینه ایراد فرمود، به تحمید و تمجید خداوند متعال پرداخت (سید رضی، دشتی، ۱۳۷۹ش: ۲۷۹). در قسمتی از آن واژه

تأویل را به کار برده و فرموده‌اند:

«... وَالرَّبُّ وَالْمَرْبُوبُ الْأَحَدُ بِلَا تَأْوِيلٍ عَدَدٌ وَالْحَالِقُ لَا يَمَعْنَى حَرَكَةٍ وَنَصْبٍ وَالسَّمِيعُ لَا بِأَدَاةٍ وَ
الْبَصِيرُ لَا بِتَفْرِيقِ آلَةٍ وَالشَّاهِدُ لَا بِمَسَاسَةٍ وَالْبَائِنُ لَا بِتَرَاخِي مَسَافَةٍ وَالظَّاهِرُ لَا بِرُؤْيَةٍ...» (سید
رضی، صالح، ۱۴۱۴ق: ۲۱۲)

«... و پروردگار و پرورده را مرزی روشن باشد. او یگانه است، نه آن یگانه‌ای که در ردیف
عددها جای گیرد. آفریدگار است، بی‌آنکه در مفهوم آفریدگاری اش حرکت و رنجی راه یابد.
بی‌هیچ ابزاری شنوا است و بی چشم گشودنی بینا است، بی‌هیچ تماسی شاهد است و
بی‌دوری مسافتی جدا است. آشکار است، نه به چشم...» (سید رضی، معادیخواه،
۱۳۷۴ش: ۱۷۱).

خطبه ۱۵۲ یکی از سخنان امام علی علیه السلام درباره صفات الهی است؛ امام در آن از صفت خالقیت
خداوند بدون اینکه حرکتی و رنجی به او راه یابد، سمیع بودنش بدون اینکه گوشی داشته باشد، شاهد
بودنش بی‌آنکه تماس داشته باشد، منفک بودنش از مخلوقات بی‌آنکه فاصله مکانی داشته باشد و برخی
صفات دیگر یاد نموده است. این توضیحاتی که در هر یک از صفات بازگو شده، نشان می‌دهد که امام
درصد است که شنونده را به یک حقیقتی نزدیک کند، اما عین آن حقیقت را معرفی نمی‌کند. در این
سخنان، ایشان بر آن است که صفات را بیان کند و در عین حال، متذکر شود که خداوند دارنده صفات
یادشده، هست ولی صفاتی همانند انسان ندارد. گویی فقط یک اشتراک اسمی میان صفات خدا و صفات
انسان‌ها وجود دارد.

یکی از نکاتی که امام علی علیه السلام در این خطبه بر آن تأکید فرموده، این است که صفات الهی،
عینیت خارجی ندارند. به عبارت دیگر صفات الهی به گونه‌ای هستند که نمی‌توان برای آن‌ها در عالم عین،
معادلی متصور شد. به نظر می‌رسد، اشاره امام علی علیه السلام به «تأویل عدد» نیز به همین دلیل است؛ تأویل
عدد یعنی چیزی به مثابه عدد در عالم عین، وجود داشته باشد. وقتی امام علیه السلام فرموده «الاحد بلا تأویل
عدد» یعنی خداوند احدی است که از جنس اعداد نیست، چون اعداد بعد از یک ادامه پیدا می‌کنند ولی
احدیت خداوند دومی ندارد تا بتوان آن را در ردیف اعداد قرارداد و شمارش کرد. بنابر آنچه گفته شد
می‌توان گفت، واژه تأویل در این سخن امام علیه السلام به معنای «عینیت خارجی پیدا کردن» است که به نوعی
با رویکرد اصطلاحی عینی‌گرایی در تأویل هم‌خوانی دارد و ناظر به دیدگاه ابن تیمیه است.

۲-۵ خطبه ۱۹۵

در این خطبه نخست حمد و ثنای پروردگار، سپس شهادت به نبوت پیامبر اکرم ﷺ در ادامه به هدف آفرینش انسان و نهایتاً پندهایی درباره تقوا و آماده شدن برای سفر آخرت و حضور در دادگاه عدل الهی آمده است. در بخشی از آن یکی از مشتقات «أول» آمده است:

«... أَوْصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ، فَإِنَّهَا الزَّمَامُ وَالْقَوَامُ، فَتَمَسَّكُوا بِوَتَائِقِهَا وَاعْتَصِمُوا بِحِقَائِقِهَا، تَوَلُّوا بِلُحْيِ إِلَى أَكْثَانِ الدَّعَةِ وَأَوْطَانِ السَّعَةِ وَمَعَاقِلِ الْحَرْزِ وَمَنَازِلِ الْعِزِّ...» (سید رضی، خطبه ۱۹۵)

ای بندگان خدا، شما را به تقوای الهی سفارش می‌کنم، زیرا تقوا زمام است و قوام حیات، به ریشه‌های محکم آن تمسک جوید، و به حقایق آن چنگ زنید تا شما را به مکانهای راحت، و محل‌های وسیع، و حصارهای محفوظ، و منازل عزت برساند... (سید رضی، انصاریان، ۱۳۸۸ش: ۲۰۶).

آنچه از ظاهر کلام به نظر می‌رسد، این است که واژه به کاررفته در خطبه فوق ارتباطی با معانی اصطلاحی تأویل ندارد و ناظر به معنای لغوی «أول» است و ارتباطی با معانی اصطلاحی تأویل ندارد (برای معانی لغوی نک: بخش اول تحقیق حاضر).

۲-۶ نامه ۳۱

این نامه که بعد از نامه به مالک اشتر، طولانی‌ترین نامه امام (علیه السلام) در نهج البلاغه است، از وصیت‌های آن حضرت است که در سال ۳۸ق، پس از مراجعت از صفین در «حاضرین» (موضعی در نواحی صفین) برای امام حسن (علیه السلام) نوشته است (سید رضی، دشتی، ۱۳۷۹ش: ۵۱۹). در قسمتی از نامه، واژه تأویل آمده است:

«... وَأَنْ أبتدئتك بتعليم كتاب الله عز وجل وتأويله وشرائع الإسلام وأحكامه وحلاله وحرامه لا أجاوز ذلك بك إلى غيرهم ثم أشفقت أن يلتبس عليك ما اختلف الناس فيه من أهوائهم وآرائهم مثل الذي التبس عليهم...» (سید رضی، صالح، ۱۴۱۴ق: ۳۹۴ و ۳۹۵)

«... با تأکید بر این نکته که با آموزش کتاب خدا و تاویلش و با شناساندن آبشخورهای اسلام و روشنگری احکام و مرزهای حلال و حرام، کار را بی‌اغازم و از آن درنگ‌زد، از دیگر سو، نگرانم که مبادا اختلاف‌های مردم در گرایش‌ها و اندیشه‌ها، حقیقت را از تو بپوشاند،

چونان که آنان را حجاب حق شده است...» (سید رضی، معادخواه، ۱۳۷۴ش: ۳۲۴ و ۳۲۵).

امام علی (علیه السلام) در قسمتی از نامه که فرموده‌اند:

«...وَأَنْ أُبْتَدِئَكَ بِتَعْلِيمِ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَتَأْوِيلِهِ...»

قرآن را دارای تأویل معرفی نموده‌اند. از طرفی تأویل قرآن را به‌عنوان امری قابل‌تعلیم ذکر کرده‌اند. در ادامه نامه فرموده‌اند، علاوه بر تعلیم کتاب خدا و تأویلش، شرایع اسلام و احکامش و حلال و حرامش را هم به فرزندش آموزش داده‌اند تا به‌وسیله آن‌ها و با تفکر در مسائلی که اتفاق خواهد افتاد، از افتادن در دام شبهات و آرای مختلف در امان باشد. به عبارت دیگر می‌توان گفت، امام علی (علیه السلام) تأویل را امری قابل‌تعلیم دانسته‌اند که یکی از وسایل محقق کردن احکام الهی است. نهایتاً از واژه تأویل در این خطبه می‌توان فهمید که ایشان قائل به این مطلب بوده‌اند که قرآن تأویل‌پذیر است ولی معنای شفاف‌ی از چیستی و چگونگی تأویل به دست نمی‌آید.

۲-۷ نامه ۴۸

امام علی (علیه السلام) این نامه را در ماه صفر سال ۳۸ق در صفین به معاویه نوشته‌اند:

«... وَقَدْ رَأَى أَقْوَامٌ أَمْرًا بَعِيرَ الْحَقِّ فَتَأَوَّلُوا عَلَى اللَّهِ فَأَكْذَبَهُمْ فَأَخَذَ يَوْمًا يَغْتَبِطُ فِيهِ مِنْ أَحْمَدَ عَاقِبَةَ عَمَلِهِ وَيَنْدُمُ مَنْ أَمَكَّنَ الشَّيْطَانَ مِنْ قِيَادِهِ فَلَمْ يَجَازِنَهُ وَقَدْ دَعَوْتَنَا إِلَى حُكْمِ الْقُرْآنِ وَلَسْتَ مِنْ أَهْلِهِ وَلَسْنَا بِإِيَّاكَ أَجْبَنًا وَلَكِنَّا أَجْبَنَّا الْقُرْآنَ فِي حُكْمِهِ وَالسَّلَامُ.» (سید رضی، عطاردی، ۱۳۷۲ش: ۳۶۳)

«... پیش از تو نیز گروه‌هایی به ناحق جریانی را هدف گرفتند و تأویل بر خدا را وسیله‌ی نیل بدان کردند، اما خدا دروغشان را افشا کرد زنده‌روز که در آن هر که فرجام کارش ستوده باشد، مورد رشک قرار می‌گیرد اما آن‌که زمام خویش را به شیطانی سپرده، با او درنیابخته باشد، پشیمان می‌شود. تو ما را به داوری قرآن فرامی‌خوانی، هرچند که خود اهل آن نباشی و ما نه تو را که داوری قرآن را پاسخ مثبت می‌دهیم.» (سید رضی، معادخواه، ۱۳۷۴ش: ۳۴۸).

دو نکته در مورد واژه «فتأولوا» در این نامه وجود دارد؛ اول این‌که در برخی نسخه‌ها به‌جای «فتأولوا»، «فتألوا» آمده است؛ به‌عنوان نمونه در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و نهج البلاغه صبحی صالح، «فتألوا» آمده است، یعنی سوگند خوردند (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق: ج ۱۷، ۱۲؛ سید رضی، صالح،

۱۴۱۴ق: ۴۳۲). به‌تبع آن در ترجمه‌های فارسی و شروح نهج‌البلاغه «فتأولوا» را به معنای تأویل کردن و «فتأولوا» را به معنای سوگند خوردن، ترجمه شده‌اند.

نکته دیگر این که «أول» در «فتأولوا» به باب تفعّل رفته است. در صورتی که در موارد قبلی «أول» به باب تفعیل رفته است. برای تدقیق کاربرد معنایی «تأول»، این واژه در نرم‌افزارهای جامع الاحادیث، جامع التفاسیر، مشکوة الانوار و مکتبه الشاملة جستجو شده و مشخص شد که این واژه و هم‌خانواده‌های آن نظیر، «فتأولوا»، «تأولت»، «تأولنا» و... به کرات در متون متقدم و متأخر ذکر شده است و معمولاً کاربرد یکسانی با واژه تأویل دارد. لازم به ذکر است که واژه تأویل در این متون به‌عنوان یک مشترک لفظی و با معانی مختلفی به کار رفته است که به‌تبع آن واژه تأویل نیز یک مشترک لفظی به حساب می‌آید. از آنجاکه ذکر تمامی این متون در چارچوب تحقیق حاضر نیست، به برخی از آن اشاره می‌شود. خلیل بن فراهیدی (۱۷۵ق) ذیل «أول»، تأویل و تأول را هم‌معنا معرفی کرده است (رک: فراهیدی، ۱۴۰۹ق: ج ۸، ۳۶۹). ابن‌منظور (۷۱۱ق) برای نشان دادن معنای یکسان تأویل و تأول شواهد روایی ذکر کرده است: «... و فی حدیث الزهری قال: قلت لعروة ما بال عائشة تُبَيِّنُ في السَّفرِ یعنی الصلاة؟ قال: تَأَوَّلَتْ كما تَأَوَّلَ عثمانُ. أراد بتأویل عثمان ما روی عنه أنه أتته الصلاة بمكة في الحج...» (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق: ج ۱۱، ۳۳). ابن‌فارس (۳۹۵ق) نیز علاوه بر معنای که ذیل «أول» آورده است، با استناد به شعری «تأول» را هم‌معنای تأویل شمرده است: «... و من هذا الباب تأویل الكلام و هو عاقبتُهُ و ما يُؤوَلُ إليه و ذلك قوله تعالى: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ» يقول: ما يُؤوَلُ إليه في وقت بعثتهم و نشورهم؛ و قال الأعشى: «على أنها كانت تأوُلُ حُبَّها تأوُلُ رُبْعِي السَّقابِ فأصحابا» يريد مرجعه و عاقبته. و ذلك من آل يؤوُلُ» (ابن‌فارس، ۱۴۰۴ق: ج ۱، ۱۶۲). طبری (۳۱۰ق) در تفسیرش به دفعات تأویل^۱ و تأول را به‌جای هم به کار برده است (نک: طبری، ۱۴۱۲ق: سراسر اثر)، علم‌الهدی (۴۳۶ق) نیز در چند قسمت از الامالی، تأویل و تأول را در یک معنا به کار برده است، به‌عنوان نمونه: «...هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَ الْمَلَائِكَةُ؛ (البقرة، ۲۱۰) و لا بدّ مع وضوح الأدلة على أن الله تعالى ليس بجسم و استحالة الانتقال عليه، الذي لا يجوز إلا على الأجسام من تأوُل هذه الظواهر و العدول عما يقتضيه صريح ألفاظها؛ قرب التأویل أو بعد. و لو جهلنا العلم بالتأویل جملة لم يضِرّ ذلك مع التمسك بالأدلة...» (علم‌الهدی، ۱۹۹۸م: ج ۲، ۳۹۹).

با توجه به شواهد ذکر شده، می‌توان گفت که احتمالاً مقصود امام علی (علیه‌السلام) در به کار بردن واژه

۱. لازم به ذکر است که منظور طبری از تأویل، تفسیر (به معنای امروزی) است.

«فتأولوا» همان معنای تأویل است و منظور از تأویل بر خدا در این نامه، نوعی مجاز است؛ یعنی نمی‌توان خدا را تأویل کرد، بلکه منظور تأویل کردن آیات و دستورات الهی برای رسیدن به مقاصد شخصی است و امام (علیه السلام) به معاویه درباره سرانجام چنین کاری هشدار داده است. بنابر آنچه ذکر شد می‌توان گفت این کاربرد معنایی به نوعی با رویکرد اصطلاحی معناگرایی در تأویل هم‌خوانی دارد و ناظر به دیدگاه «تأویل به معنای خلاف ظاهر» است.

۲- نامه ۵۵

مورد دیگری که امیرالمؤمنین (علیه السلام) به تأویل قرآن کریم تصریح نموده‌اند، نامه ۵۵ نهج البلاغه است؛ نامه‌ای که امام علی (علیه السلام) به معاویه در سال ۳۷ ق پیش از نبرد صفین نوشته‌اند:

«... وَقَدْ ابْتَلَانِي اللَّهُ بِكَ وَابْتَلَاكَ بِي فَمَجَلَّ أَحَدَنَا حُجَّةً عَلَى الْآخَرِ فَعَدَوْتَ عَلَيَّ [طَلَبِ الدُّنْيَا بِتَأْوِيلِ الْقُرْآنِ] وَطَلَبْتَنِي [فَطَلَبْتَنِي بِمَا لَمْ يُجْنِ يَدِي وَلَا لِسَانِي وَاعْصَبْتَهُ عَصِيَّتَهُ أَنْتَ وَأَهْلُ الشَّامِ بِي وَاللَّبَّ عَالِمُكُمْ جَاهِلُكُمْ وَقَائِمُكُمْ قَاعِدُكُمْ...» (سیدرضی، صالح، ۱۴۱۴ ق: ۴۴۶)؛
... اینک خداوند مرا با تو و تو را با من به بوته‌ی آزمون نهاده است پس یکی مان را بر دیگری حجت ساخته است. آنگاه تو با انگیزه‌ی دنیا دوستی به تأویل قرآن پرداختی و با همکاری اهل شام، به آنچه دست و زبانم به آن آلوده نبود، مرا متهم کردی و در این کز راهه، عالمانتان، ناگاهان را و به پا خاستگانتان، نشستگان را برانگیختند... (سیدرضی، معادیخواه، ۱۳۷۴ ش: ۳۶۸).

در این نامه، امام علی (علیه السلام) بیان کرده‌اند که معاویه برای رسیدن به دنیا با ایشان دشمنی کرده و قرآن کریم را به سود خود تأویل کرده است؛ یعنی از ظاهر آیات گذشته است و معنایی غیر ظاهر که به نفع خودش بوده، برای آیه ارائه داده است. در یکی از شروح نهج البلاغه آمده است: «معاویه به اهل شام می‌گفت: من متصدی امر عثمان هستم و خداوند در قرآن کریم سوره ۱۷ آیه ۳۳ فرموده:
«وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا»

کسی که به ستم و ناحق کشته شود ما ولی و وارث او را مسلط گردانیدیم تا کشنده را به قصاص رسانده از او انتقام کشد.» (فیض الاسلام، ۱۳۷۹ ش: ج ۵، ۱۰۳۹).

به این ترتیب معاویه به بهانه خونخواهی عثمان، به تأویل باطل اقدام کرده و آیه را بر طبق خواست و اهداف خویش تأویل کرده تا به مقاصد خویش دست یابد. بنابر آنچه ذکر شد می‌توان گفت این کاربرد

معنایی به نوعی با رویکرد اصطلاحی معناگرایی در تأویل هم‌خوانی دارد و ناظر به دیدگاه «تأویل به معنای خلاف ظاهر» است.

۲-۹ حکمت ۳۱

امام علی (علیه السلام) در یکی از سخنان خویش به توصیف ایمان پرداخته و برای آن چهار ستون معرفی کرده‌اند؛ سپس هرکدام از این چهار ستون را به چهار گونه دیگر منشعب نموده و توضیحاتی برای آن‌ها ارائه فرموده‌اند. در یک قسمت از سخنانشان در توضیح «یقین»، واژه «تأویل» را به کار برده‌اند که مدنظر تحقیق حاضر است. قسمتی از حکمت ۳۱ به این قرار است:

«... وَالْيَقِينُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى بَصِيرَةِ الْفِطْنَةِ وَتَأْوِيلِ الْحِكْمَةِ وَمَوْعِظَةِ الْعِبْرَةِ وَسُنَّةِ الْأَوَّلِينَ...» (سید رضی، صالح، ۱۴۱۴ ق: ۴۷۳)

«... و یقین از آن‌ها بر چهار گونه است: بینا شدن در زیرکی، رسیدن به حقائق، عبرت گرفتن از دیگران، روش پیشینیان...» (سید رضی، فیض الاسلام، ۱۳۷۹ ش: ج ۶، ۱۱۰۱).

در حکمت فوق، «أَوَّل» به باب تفعُّل رفته است و در تحلیل نامه ۴۸ مشخص شد که این کاربرد در زبان عرب مرسوم است و کاربرد آن و باب تفعیل تفاوتی ندارد؛ اما برآیند نهایی این است که ظاهراً تأکید امام (علیه السلام) در این حکمت، تأویل ناظر به معنای لغوی «أَوَّل» است و ارتباطی با معانی اصطلاحی تأویل ندارد (برای معنای لغوی نک: بخش اول تحقیق حاضر).

در جمع‌بندی کاربرد واژه تأویل در نهج البلاغه، می‌توان گفت که مشتقات «أَوَّل» در معنای لغوی و اصطلاحی به کار رفته‌اند. آنچه مشخص است در حکمت ۳۱، خطبه ۹۱، خطبه ۱۵۱ و خطبه ۱۹۵ معنای لغوی «أَوَّل» به کار رفته است و در سایر موارد مذکور می‌توان ارتباطی با برخی کاربردهای اصطلاحی تأویل برقرار کرد. واژگان تأویل و تأوَّل در نهج البلاغه متذکر چند مطلب است: اول این که تأویل می‌تواند حق یا باطل اتفاق بیفتد که این موضوع می‌تواند به نوعی ناظر به دیدگاه «تأویل به معنای خلاف ظاهر» باشد. دوم این که صفات الهی دارای تأویل به معنای عینیت خارجی نیستند و مشخص شد، یکی از معانی اصطلاحی تأویل «عینیت خارجی پیدا کردن» است. سوم این که قرآن کریم دارای تأویل و تأوئل آن نیز قابل تعلیم است. چهارم تأویل یکی از وسیله‌های در امان بودن از شبهات معرفی شده، یعنی در کنار یادگیری سائر احکام اسلام، می‌توان با کمک گرفتن از تأویل صحیح، مقام عمل به احکام الهی را تشخیص داد. نهایتاً باید اذعان داشت که از کلام امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه نمی‌توان

به ترجیح یا تأیید دیدگاه خاصی رسید و تأویل در کلام ایشان به عنوان مشترک معنوی است که می‌تواند
محتمل بر هر یک از دیدگاه‌ها باشد.

۳- آگاهان به تأویل در نهج البلاغه

از دیگر ابعاد تأویل مباحث مرتبط به آگاهان به تأویل است. بحث در این باره پیشینه‌ای دیرینه دارد و از
عصر نزول اختلاف نظرهایی درباره آن وجود دارد (برای تفصیل بحث نک: سیوطی، ۱۴۲۱ق: ج ۱،
۵۹۴-۵۹۸). منشأ این اختلافات فهم‌های مختلف از آیه هفتم سوره آل عمران است:

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا
الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ
الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَأَمَّنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (آل عمران، ۷)

اوست کسی که این کتاب [قرآن] را بر تو فرو فرستاد. پاره‌ای از آن، آیات محکم [صریح و
روشن] است. آن‌ها اساس کتاب‌اند؛ و [پاره‌ای] دیگر متشابهات‌اند [که تأویل پذیرند]؛ اما
کسانی که در دل‌هایشان انحراف است برای فتنه‌جویی و طلب تأویل آن [به دلخواه خود]،
از متشابه آن پیروی می‌کنند، بآنکه تأویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی
نمی‌داند. [آنان که] می‌گویند: «ما بدان ایمان آوردیم، همه [چه محکم و چه متشابه] از
جانب پروردگار ماست» و جز خردمندان کسی متذکر نمی‌شود (فولادوند، ۱۴۱۸ق: ۵۰).

یکی از اختلافات در آیه فوق، نوع «واو» در «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» است.
برخی «واو» را عاطفه می‌دانند و به تبع آن معتقدند که علاوه بر خداوند، راسخان در علم نیز از تأویل
متشابهات آگاه هستند. گروهی دیگر «واو» را استثنافیه می‌دانند و اکثریت آن‌ها معتقدند راسخان در
علم به تأویل متشابهات آگاه نیستند و این علم مختص به خداوند است. با توجه به این دو نگاه کلی
نظریات مختلفی در این زمینه شکل گرفته است و هرکدام دلایل خود را برای اثبات نظر خود مطرح
می‌کنند (برای تفصیل بحث نک: ناصحیان، ۱۳۸۹ش: ۳۶۰-۳۷۰).

از جمله دلایلی که طرفداران عاطفه بودن «واو» در آیه هفتم سوره آل عمران بیان می‌کنند، استناد
به روایاتی از معصومین علیهم‌السلام در این زمینه است؛ در این روایات به علم تأویل نزد آن بزرگواران تصریح شده
است. چند نمونه از این روایات عبارت‌اند از:

الف) قال امیرالمؤمنین علیه‌السلام:

«...وَسَلَوِي عَنِ الْقُرْآنِ، فَإِنَّ فِي الْقُرْآنِ بَيَانَ كُلِّ شَيْءٍ وَفِيهِ عِلْمُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، وَإِنَّ الْقُرْآنَ لَمْ يَدْعُ لِقَائِلٍ مَقَالًا. وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» (آل عمران، ۷) لیسوا بواحد، رَسُولُ اللَّهِ مِنْهُمْ، أَعْلَمَهُ اللَّهُ إِيَّاهُ فَعَلَّمْتَنِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ثُمَّ لَا يَزَالُ فِي عَقْبِنَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ...» (هلالی، ۱۴۰۵ق: ج ۲، ۹۴۱).

(ب) قال اميرالمؤمنين (عليه السلام):

«... ثُمَّ بَيَّنَّ مَحَلَّ وَلَا ذَا أَمْرِهِ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ بِتَأْوِيلِ كِتَابِهِ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «وَأَوْزِدُوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أَوْلِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» (النساء، ۸۳)، وَعَجَزَ كُلُّ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ عَنْ مَعْرِفَةِ تَأْوِيلِ كِتَابِهِ غَيْرَ هُمْ لِأَنَّهُمْ هُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ الْمُتَمَوِّنُونَ عَلَى تَأْوِيلِ التَّنْزِيلِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» (آل عمران، ۷) «...» (علم الهدى، ۱۴۳۲ق: ۱۲۷).

(ج) عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ:

«نَحْنُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ وَنَحْنُ نَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ» (كليني، ۱۴۰۷ق: ج ۱، ۲۱۳).

(د) عَنْ أَحَدِهِمَا (عليه السلام) فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ:

«وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» (آل عمران، ۷)، فَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَفْضَلُ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ قَدْ عَلَّمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ جَمِيعَ مَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مِنَ التَّنْزِيلِ وَالتَّأْوِيلِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُنْزِلَ عَلَيْهِ شَيْئًا لَمْ يَعْلَمْهُ تَأْوِيلَهُ وَأَوْصِيَاؤُهُ مِنْ بَعْدِهِ يَعْلمُونَهُ كُلَّهُ... (همان).

(ه) عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ:

«الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ، أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأئِمَّةُ مِنْ بَعْدِهِ» (همان).

در نهج البلاغه دو مورد از سخنان امام علی (عليه السلام) وجود دارد که یکی از آن‌ها با مضمون روایت فوق هم‌خوانی دارد و دیگری ظاهراً در تعارض با آن‌ها است. مورد اول که با روایات فوق هم‌خوانی دارد، در خطبه ۱۴۴، نهج البلاغه است که امام علی (عليه السلام) بیان کرده‌اند که راسخان در علم ایشان و ائمه‌ای از قریش هستند:

«... أَيْنَ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَكَ كَذِبًا وَبَغْيًا عَلَيْنَا أَنْ رَفَعْنَا اللَّهُ وَوَضَعَهُمْ وَأَعْطَانَا وَحَرَمَهُمْ وَأَدْخَلْنَا وَأَخْرَجَهُمْ بِنَائِسْتَعطَى الْهُدَى وَبُسْتَجَلَى الْعَمَى إِنَّ الْأئِمَّةَ مِنْ قُرَيْشٍ غُرِسُوا فِي هَذَا الْبَطْنِ مِنْ هَاشِمٍ لَا تَصْلُحُ عَلَى سِوَاهُمْ وَلَا تَصْلُحُ الْوَلَاةُ مِنْ غَيْرِهِمْ...»

(سید رضی، صالح، ۱۴۱۴ق: ۲۰۱)

... کجا هستند کسانی که پنداشتند دانایان علم قرآن آنان می‌باشند نه ما؟ که این ادعا را بر اساس دروغ و ستمکاری بر ضد ما روا داشتند، خدا ما اهل بیت پیامبر ﷺ را بالا آورد و آنان را پست و خوار کرد، به ما عطا فرمود و آن‌ها را محروم ساخت، ما را در حریم نعمت‌های خویش داخل و آنان را خارج کرد، که راه هدایت را با راهنمایی ما می‌پویند و روشنی دل‌های کور را از ما می‌جویند. همانا امامان (دوازده‌گانه) همه از قریب بوده که درخت آن را در خاندان بنی هاشم کاشته‌اند، مقام ولایت و امامت در خور دیگران نیست و دیگر مدعیان زمامداری، شایستگی آن را ندارند... (سید رضی، دشتی، ۱۳۷۹ش: ۲۶۵).

به دلیل این که سخن فوق با سایر روایات مطرح شده در این زمینه مخالفتی ندارد، محل بحثی هم در آن به وجود نیامده است. در اینجا هیچ نکته‌ای درباره تأویل دانی راسخان در علم وجود ندارد. تنها گفته شده است که کسانی راسخ در علم‌اند و کسانی هم به دروغ مدعی آن هستند. با توجه به این خطبه، می‌توان گفت که امام علی (علیه السلام) خود و ائمه بعد از خود را از مصادیق راسخان در علم معرفی کرده‌اند و با توجه به آیه هفتم سوره آل عمران و فرض عاطفه بودن «واو» در آن، ایشان نیز آگاه به تأویل قرآن کریم هستند.

مورد دوم، کلامی از امام علی (علیه السلام) در ابتدای خطبه ۹۱ (معروف به خطبه اشباح) نهج البلاغه است که ظاهراً تأییدی بر استینافی بودن «واو» در آیه هفتم سوره آل عمران است و محل به وجود آمدن اختلاف‌نظرها و دیدگاه‌های مختلف در این زمینه است (برای تفصیل بحث رک: ناصحیان، ۱۳۸۹ش: ۳۷۲-۳۸۸). در ابتدای خطبه اشباح آمده است که مسعدة بن صدقه از امام صادق (علیه السلام) نقل کرد، روزی در مسجد کوفه شخصی به امام علی (علیه السلام) گفت، خدا را آن‌گونه توصیف کن که گویا با چشم سر او را دیده‌ایم، امام به خطابه برخاست، مسجد پر از مردم شد، درحالی که خشمناک بود و رنگ صورت امام (علیه السلام) تغییر کرده بود، فرمود:

«... فَانظُرْ أَيُّهَا السَّائِلُ فَمَا ذَلِكَ الْقُرْآنُ عَلَيْهِ مِنْ صِفَتِهِ فَأَنْتُمْ بِهِ وَاسْتَضِيءَ نُورِ هِدَايَتِهِ وَمَا كَلَّفَكَ الشَّيْطَانُ عِلْمَهُ جَمَّا لَيْسَ فِي الْكِتَابِ عَلَيْكَ فَرَضُهُ وَلَا فِي سُنَّةِ النَّبِيِّ صِ وَأَنْيَمَةَ الْهُدَى أَنْزَلَهُ فَكُلُّ عِلْمِهِ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَإِنَّ ذَلِكَ مُنْتَهَى حَقِّ اللَّهِ عَلَيْكَ وَاعْلَمْ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَغْنَاهُمْ عَنِ اقْتِحَامِ السُّدَدِ الْمُضْرُوبَةِ دُونَ الْغُيُوبِ الْإِقْرَارِ بِجُمْلَةٍ مَا جَهِلُوا تَفْسِيرَهُ مِنَ الْغَيْبِ الْمَحْجُوبِ فَمَدَحَ اللَّهُ تَعَالَى اعْتِرَافَهُمْ بِالْعَجْزِ عَنِ تَنَاوُلِ مَا لَمْ يَحِيطُوا بِهِ عِلْمًا وَسَمَّى تَرَكَهُمْ التَّعَمُّقَ فِيهَا

لَمْ يَكْلَفُهُمُ الْجَنَّةَ عَنْ كُفِّهِمْ رُسُخًا فَاقْتَصِرْ عَلَى ذَلِكَ وَلَا تَقْدِرْ عَظَمَةَ اللَّهِ سُجُوتَهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِكَ فَتُكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ...» (سید رضی، صالح، ۱۴۱۴ق: ۱۲۶)

...ای پرسش‌کننده، درست بنگر، آنچه را که قرآن از صفات خدا بیان می‌دارد، به آن اعتماد کن و از نور هدایتش بهره‌گیر و آنچه را که شیطان تو را به دانستن آن وامی‌دارد و کتاب خدا آن را بر تو واجب نکرده و در سنت پیامبر ﷺ و امامان هدایتگر (علیهم‌السلام) نیامده، رها کن و علم آن را به خدا واگذار، که این نهایت حق پروردگار بر تو است. بدان، آن‌ها که در علم دین استوارند، خدا آن‌ها را از فرورفتن در آنچه بر آن‌ها پوشیده است و تفسیر آن را نمی‌دانند و از فرورفتن در اسرار نهان بی‌نیاز ساخته است و آنان را از این رو که به عجز و ناتوانی خود در برابر غیب و آنچه تفسیر آن را نمی‌دانند اعتراف می‌کنند، ستایش فرمود و ترك ژرف‌نگری آنان در آنچه خدا بر آنان واجب نساخته را راسخ بودن در علم شناسانده است. پس به همین مقدار بسنده کن! و خدا را با میزان عقل خود ارزیابی مکن تا از تباه‌شدگان نباشی... (سید رضی، دشتی، ۱۳۷۹ش: ۱۵۷).

این روایت، اقرار به جهل و اعتراف به عجز از تفسیر غیب محجوب و پوشیده را «نشانه راسخان» می‌داند و رسوخ در علم را مفهومی سلبی به معنای خودداری از زیاده‌روی در ژرفای این‌گونه آیات می‌خواند. این در حالی است که برخی روایات، عاطفه بودن «واو» را مفروض گرفته‌اند و راسخان در دانش را متعدد دانسته‌اند.

درباره حل تعارض و جمع دو روایت منقول از امام علی (علیه‌السلام) در تفسیر حرف «واو» و عاطفه یا مستأنفه بودن آن، راه‌هایی وجود دارد که به دو مورد آن اشاره می‌شود (برای تفصیل بحث رک: ناصحیان، ۱۳۸۹ش: ۳۷۳-۳۷۹). یک‌راه این است که به دلیل فراوان بودن روایات مبنی بر عاطفه بودن واو و مسند بودن و معتبر بودن این روایات، این روایت نهج البلاغه را کنار گذاشته شود. در نتیجه، بدون هیچ اختلاف و تردیدی، گفته شود که اهل بیت پیامبر ﷺ به همه تأویل و تنزیل محکم و متشابه قرآن آگاه‌اند. اشکال این راه‌حل، آن است که به راحتی نمی‌توان از این سخن امام علی (علیه‌السلام) چشم‌پوشی کرد. بعلاوه می‌توان از متن روایت فوق دفاع کرد که در راه حل دوم به آن پرداخته می‌شود.

راه‌حل دوم، آن است که این روایت از امام علی (علیه‌السلام) در خطبه اشباح را به حوزه ممنوع شناخت ذات خدای متعال منحصر و محدود کرد، همچنان که در خود روایت به این مطلب تصریح شده است. هم از پرسش سؤال‌کننده (که از امام توصیف ذات خدا را طلب کرده بود) به دست می‌آید و هم این که امام (علیه‌السلام)

جهل راسخان در علم را به غیب محجوب، یعنی حریم ذات خدا و احياناً بعضی علومى که خدای متعال برای خود برگزیده است، مثل زمان وقوع قیامت، مقید کرده است. به عبارت دیگر موضوع سخن امام علی (علیه السلام) در خطبه اشباح با موضوع آیه تأویل (۷، آل عمران)، تفاوت دارد؛ موضوع سخن در خطبه اشباح درباره ذات و صفات باری تعالی است و آنچه راسخان در علم به ناآگاهی از آن اعتراف می کنند، کنه ذات خداوند (غیب محجوب) است؛ اما آیه تأویل بیان می کند که راسخان در علم به تأویل آیات متشابه آگاه اند و آیات متشابه از مصادیق غیب محجوب و اموری که انسان از فهم آنها منع شده باشد، نیست.

از مطالبی که در این بخش آمد، می توان گفت که در نهج البلاغه صراحتاً از اینکه آگاهان به تأویل چه کسانی هستند، سخنی به میان نیامده است؛ اما در خطبه ۱۴۴ نهج البلاغه یکی از مصادیق راسخان در علم، اهل بیت پیامبر اکرم (علیهم السلام) معرفی شده اند و بنابر آیه هفتم سوره آل عمران و فرض عاطفه گرفتن «واو» در آن، می توان گفت اهل بیت پیامبر اکرم (علیهم السلام) هم آگاه به تأویل هستند. در خطبه اشباح هم یکی از ویژگی های راسخان در علم، اعتراف آنها به عدم آگاهی از غیب محجوب، بیان شده است که خداوند این ویژگی راسخان در علم را ستوده است.

اما همه این موارد دلیل بر این نیست که مصداق راسخان در علم، منحصر در پیامبر اکرم (علیهم السلام) و اهل بیت (علیهم السلام) باشد و امام علی (علیه السلام) درصدد انحصار مصداق برای راسخان در علم نبوده اند. ایشان در نامه ای که خطاب به معاویه نوشته اند، به این مورد اشاره کرده اند که «خداوند بندگانی دارد که به آنچه نازل شده ایمان آورده و تأویل آن را شناختند» و برای شناخت تأویل، مصداقی معرفی نکرده اند:

«...فَإِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا آمَنُوا بِالَّتَّزْوِيلِ، وَعَرَفُوا التَّأْوِيلَ، وَفَقَهُوا فِي الدِّينِ، وَبَيْنَ اللَّهِ فَضْلَهُمْ فِي الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ...» (طوسی، ۱۴۱۴ق: ۱۸۴)؛

«...پس همانا خداوند بندگانی دارد که به آنچه نازل شده ایمان آورده و تأویل آن را شناختند و درباره دین بینش یافتند. خداوند برتری شان را در قرآن حکیم بیان نمود...» (طوسی، حسن زاده، ۱۳۸۸ش: ج ۱، ۳۹۸).

از روایت فوق این مطلب قابل برداشت است که هرکسی که ایمان به خدا بیاورد، این امکان را دارد که به شناخت تأویل هم دست پیدا کند و مصداق خاصی برای راسخین در علم معرفی نکرده اند. بر اساس این روایت و سایر روایات معصومین (علیهم السلام) می توان گفت که پیامبر اکرم (علیهم السلام) و اهل بیت ایشان به عنوان مصداق اتم و کامل راسخین در علم معرفی شده اند (برای روایت بیشتر در این زمینه، نک: ناصحیان، ۱۳۸۹ش: ۳۸۶-۳۸۸) و سایر مؤمنین نیز می توانند با داشتن شرایطی، جزو مصادیق راسخین در علم و

به تبع آن جزو آگاهان به تأویل باشند (برای توضیحات درباره این شرایط، نک: همان).
 بر اساس مجموع مطالب این بخش، درباره آگاهان به تأویل، می‌توان گفت که راسخین فی العلم
 بر الله عطف شده است ولی علم به تمام و کمال تأویل تنها مختص خداوند است و راسخان در علم، تنها
 به تأویل برخی آیات قرآن کریم آگاه‌اند. دیگر این که مصداق اتم و کامل راسخان در علم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و
 اهل بیت ایشان هستند، لیکن سایر مؤمنین هم، بسته به شرایطی می‌توانند، مصداق راسخین در علم و
 به تبع آن آگاه به تأویل باشند.

۴- مبانی تأویل‌پذیری قرآن کریم در نهج البلاغه

در طول تاریخ اسلام در مورد اینکه آیا قرآن کریم تأویل‌پذیر هست و نوع تأویل‌پذیری آن چگونه است،
 اختلافاتی وجود داشته و دارد. برخی به دلیل استفاده‌های نادرست از تأویل با آن مخالف‌اند و تأویل را
 ابزاری می‌دانند که گروه‌های مختلف برای رسیدن به اهدافشان و اثبات نظراتشان، از آن استفاده کردند
 و چه بسا باعث به وجود آمدن وقایع ناگوار شده است. به عنوان نمونه، خوارج اولین گروهی معرفی شده‌اند
 که با تأویل قرآن کریم، موجودیت رسمی خود را اعلام کردند؛ آن‌ها با تأویل آیه «إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ»
 (یوسف، ۴۰ و ۶۷)، بر امام علی علیه السلام شوریدند که چرا تن به قبول حکمیت داده است؛ و امام علی علیه السلام را
 به خاطر حکمیت، گناهکار خواندند و بعداً گفتند که هر کس مرتکب گناه کبیره شود، کافر و عذابش خلود
 در آتش جهنم است (برای تفصیل بحث نک: شاکر، ۱۳۷۶ ش: ۶۰-۶۸). امام علی علیه السلام درباره تأویل
 خوارج از آیه قرآنی، در خطبه ۴۰، نهج البلاغه فرمودند: «...كَلِمَةٌ حَقٌّ يَزَادُ بِهَا بَاطِلٌ...» (سید رضی،
 صالح، ۱۴۱۴ق: ۸۳).

در این بخش به برخی از مبانی تأویل‌پذیری قرآن کریم در نهج البلاغه، پرداخته می‌شود. منظور از
 مبانی در تحقیق حاضر، یک سری گزاره‌های کلی هستند که تأویل بر اساس آن‌ها شکل می‌گیرد و
 با وجود آن‌ها می‌توان گفت که قرآن کریم تأویل‌پذیر است.

۴-۱ قرآن کریم دارای تأویل است.

امام علی علیه السلام در چند قسمت از نهج البلاغه صریح یا غیرصریح به تأویل داشتن قرآن کریم، اشاره
 نموده‌اند. در دو مورد به تأویل داشتن قرآن کریم تصریح نموده‌اند؛ مورد اول، در قسمتی از نامه ۳۱
 نهج البلاغه که امام علی علیه السلام خطاب به فرزندش نوشته‌اند، فرموده‌اند که:

«...وَأَنَّ أَبْتَدِنَكَ تَعْلِيمَ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَتَأْوِيلِهِ وَسَرَائِعِ الْإِسْلَامِ وَأَحْكَامِهِ وَحَلَالِهِ وَ

حَرَامِهِ لِأَجَاوِزِ ذَلِكَ بَكَ إِلَى غَيْرِهِ...» (سیدرضی، صالح، ۱۴۱۴ق: ۳۹۴)؛

با تاکید بر این نکته که با آموزش کتاب خدا و تویلش و با شناساندن آبخوره‌های اسلام و روشن‌گری احکام و مرزهای حلال و حرام، کار را بی‌اغازم و از آن درنگ‌دم... (سیدرضی، معادخواه، ۱۳۷۴ش: ۳۲۴).

ایشان در این نامه، به اینکه کتاب خدا دارای تأویل است، تصریح نموده‌اند. مورد دوم، در نامه ۵۵ نهج البلاغه نیز صراحتاً قرآن کریم را دارای تأویل دانسته‌اند؛ ایشان در این نامه خطاب به معاویه فرموده‌اند: «... فَعَدَوْتُ عَلَى [طَلَبِ] الدُّنْيَا بِتَأْوِيلِ الْقُرْآنِ...» (سیدرضی، صالح، ۱۴۱۴ق: ۴۴۶).

در یک مورد هم می‌توان به‌طور ضمنی تأویل داشتن قرآن کریم را از سخنان امام علی علیه السلام برداشت کرد؛ در نامه ۴۸ نهج البلاغه امام علیه السلام خطاب به معاویه فرموده‌اند که گروهی برای رسیدن به مقاصد خویش به تأویل علی الله اقدام کرده‌اند (نک: سیدرضی، عطاردی، ۱۳۷۲ش: ۳۶۳)؛ از ظاهر امر مشخص است که تأویل بر خدا، نوعی مجاز است، می‌توان گفت که منظور از تأویل در این سخن، تأویل آیات قرآن کریم و دستورات الهی است و به این ترتیب می‌توان احتمال داد که قرآن کریم دارای تأویل است.

۴-۲ قرآن کریم دارای متشابهات است.

با توجه به آیه هفتم سوره آل عمران، دیدگاه‌های مختلفی درباره آیات محکم و متشابه و مبحث تأویل شکل گرفته است. به تبع آن دیدگاه‌هایی هم در مورد رابطه بین متشابهات و تأویل به وجود آمده است. علامه طباطبایی در جلد سوم کتاب المیزان فی تفسیر القرآن، حدود شانزده مورد از این دیدگاه‌های مختلف را ذکر کرده است (نک: طباطبایی، ۱۳۷۴ش: ج ۳، ۵۰-۶۵). بر اساس برخی نظرات تأویل ناظر به آیات متشابه است و وسیله‌ای برای توجیه متشابه به وجه صحیح است (نک: ماوردی، بی‌تا: ج ۱، ۳۶۹؛ طوسی، بی‌تا: ج ۱، ۹). یکی از دیدگاه‌های مشهور که قائل است بین تأویل و متشابه رابطه مستقیم برقرار است، دیدگاه آیت‌الله معرفت است که می‌گوید: «تأویل در دو جا به کار می‌رود، اول در توجیه متشابه، اعم از کلام و سخن متشابه، یا عملی که پدیدآورنده شك و تردید باشد. تأویل به این معنی تنها خاص آیات متشابه است. دوم در معنی ثانوی کلام و سخن، که از آن به «بطن» تعبیر می‌شود و «بطن» در برابر نخستین معنی اولیه کلام و سخن است که به آن «ظاهر» گفته می‌شود و تأویل به این معنی، دربرگیرنده آیات قرآن است که برای قرآن ظاهری است و باطنی و شاید تا هفتاد بطن.» (معرفت، وکیلی، ۱۳۷۴ش: ۴۱). آیت‌الله معرفت بیان کرده است که تأویل در دو مورد به کار می‌رود که یکی از کاربردهای

تأویل، توجیه متشابه است، خواه کلامی متشابه باشد یا عملی متشابه؛ بنابراین تأویل در کاربرد اول، خاص آیات متشابه است.

امام علی (علیه السلام) در خطبه اول نهج البلاغه به وجود محکم و متشابه در قرآن کریم اشاره نموده‌اند: «... كِتَابٌ رَبِّكُمْ فِيكُمْ مُبِينًا حَلَالُهُ وَحَرَامُهُ وَفَرَائِضُهُ وَفَصَائِلُهُ وَنَاسِخُهُ وَمَنْسُوخُهُ وَرُخْصَتُهُ وَعَزَائِمُهُ وَخَاصَّةٌ وَعَامَّةٌ وَعَبْرَةٌ وَأَمْثَالُهُ وَمُرْسَلَةٌ وَمَحْدُودَةٌ وَمُحْكَمَةٌ وَمُتَشَابِهَةٌ مُفَسَّرًا [جَمَلَةٌ] مُجْمَلَةٌ وَمُبِينًا عَوَامِصَةٌ...» (سید رضی، صالح، ۱۴۱۴ق: ۴۵)

«... کتاب پروردگار میان شماست، که بیان‌کننده حلال و حرام، واجب و مستحب، ناسخ و منسوخ، مباح و ممنوع، خاص و عام، پندها و مثل‌ها، مطلق و مقید، محکم و متشابه می‌باشد، عبارات مجمل خود را تفسیر و نکات پیچیده خود را روشن می‌کند...» (سید رضی، دشتی، ۱۳۷۹ش: ۴۱).

در این سخن، منظور از محکم و متشابه و رابطه آن با تأویل مشخص نیست. تنها می‌توان دریافت که در قرآن محکم و متشابه وجود دارد؛ اما با توجه به فرمایش امام (علیه السلام) در نامه ۳۱ نهج البلاغه که فرموده‌اند:

«... أَنْ أُتَدَبِّتَكَ بِتَعْلِيمِ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَتَأْوِيلِهِ وَشَرَائِعِ الْإِسْلَامِ وَأَحْكَامِهِ وَحَلَالِهِ وَحَرَامِهِ لِأَجَاوِزُ ذَلِكَ بَكَ إِلَى غَيْرِهِ ثُمَّ أَشْفَقْتُ أَنْ يَلْتَبَسَ عَلَيْكَ مَا اخْتَلَفَ النَّاسُ فِيهِ مِنْ أَهْوَانِهِمْ وَأَرَانِهِمْ مِثْلَ الَّذِي التَّبَسَّ عَلَيْهِمْ...» (سید رضی، صالح، ۱۴۱۴ق: ۳۹۴).

می‌توان گفت ایشان تعلیم کتاب خدا و تأویلش را در کنار موارد دیگر، یکی از مواردی ذکر کرده‌اند که به وسیله آن می‌توان از دچار شدن به آرای مختلف و اموری که ملتبس و متشبه شده‌اند، در امان ماند. با توجه به این مطالب و دیدگاه‌هایی که قائل هستند تأویل وسیله توجیه متشابهات است، می‌توان گفت، از آنجا که امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه به وجود محکم و متشابه در قرآن کریم تصریح نموده‌اند، به تبع آن تأویل‌پذیری قرآن کریم نیز لازم می‌گردد تا به وسیله تأویل، متشابهات توجیه گردند؛ بنابراین چون امام علی (علیه السلام) وجود متشابه را تأیید نموده است، به تبع آن نیاز به تأویل، تأیید می‌گردد.

۳-۴ قرآن کریم باطن دارد.

اعتقاد به وجود ظاهر و باطن در برخی امور به‌ویژه آیات قرآن کریم، سبب به وجود آمدن دیدگاه‌های مختلفی در این باره شده است. حتی سبب به وجود آمدن مذهب باطنیه شده است (برای تفصیل بحث، نک: شاکر، ۱۳۷۶ش: ۲۰۳-۲۶۱). صاحبان دیدگاه‌های مختلف در این زمینه، با ادله قرآنی، روایی و عقلی بر نظرات خویش صحنه می‌گذارند. آیت‌الله معرفت از جمله کسانی است که به باطن داشتن آیات

قرآن کریم و وجود رابطه مستقیم بین باطن و تأویل قرآن کریم معتقد است، ایشان در بیان نظر خویش درباره تأویل می‌گوید: «تأویل در دو جا به کار می‌رود، اول در توجیه متشابه، اعم از کلام و سخن متشابه، یا عملی که پدیدآورنده شك و تردید باشد. تأویل به این معنی تنها خاص آیات متشابه است. دوم در معنی ثانوی کلام و سخن، که از آن به «بطن» تعبیر می‌شود و «بطن» در برابر نخستین معنی اولیه کلام و سخن است که به آن «ظهر» گفته می‌شود و تأویل به این معنی، در برگیرنده آیات قرآن است که برای قرآن ظاهری است و باطنی و شاید تا هفتاد بطن.» (معرفت، وکیلی، ۱۳۷۴ ش: ۴۱). آیت‌الله معرفت بیان کرده است که یکی از معانی تأویل، رسیدن به بطن است و همه قرآن کریم را دارای بطن می‌داند که به تبع آن همه آیات را دارای تأویل می‌داند.

امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه به ظاهر و باطن داشتن قرآن کریم تصریح کرده‌اند. در قسمتی از خطبه ۱۸ فرموده‌اند:

«...وَإِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أَنْبِئٌ وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ لَا تَفْنَى عَجَائِبُهُ وَلَا تَنْقُضِي عَزَائِبُهُ وَلَا تُكْشِفُ الظُّلُمَاتِ إِلَّا بِهِ...» (سیدرضی، صالح، ۱۴۱۴ ق: ۶۱)

همانا قرآن دارای ظاهری زیبا و باطنی ژرف و ناپیداست، مطالب شگفت‌آور آن تمام نمی‌شود و اسرار نهفته آن پایان نمی‌پذیرد و تاریکی‌ها بدون قرآن برطرف نخواهد شد. (سیدرضی، دشتی، ۱۳۷۹ ش: ۶۵).

به نظر می‌رسد چنین روایاتی از جمله مستندات آیت‌الله معرفت درباره ارتباط میان تأویل و بطن است.

از دیگر روایاتی که اشاره صریح به دیدگاه آیت‌الله معرفت دارد، روایاتی است که صراحتاً به این موضوع اشاره کرده است. مثل روایتی که امام علی (علیه السلام) فرمودند:

« مَا مِنْ آيَةٍ إِلَّا وَهِيَ أَرْبَعَةٌ مَعَانٍ، ظَاهِرٌ وَبَاطِنٌ وَحَدٌّ وَمَطْلَعٌ، فَالظَّاهِرُ التَّلَاوُؤُ وَالْبَاطِنُ الْفَهْمُ وَالْحَدُّ هُوَ أَحْكَامُ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَالْمَطْلَعُ هُوَ مَرَادُ اللَّهِ مِنَ الْعَبْدِ بِهَا. » (فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ج ۱، ۳۱)

و هنگامی که یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) درباره این حدیث پرسیدند، امام صادق (علیه السلام) پاسخ دادند:

«ظَهْرُهُ تَنْزِيلُهُ وَبَطْنُهُ تَأْوِيلُهُ مِنْهُ مَا قَدَّمَ صَيٌّ وَمِنْهُ مَا لَمْ يَكُنْ...»

منظور از ظاهر، تنزیل و منظور از باطن، تأویل است، برخی از [مصادیق] آن گذشته است و پاره ای از [مصادیق] آن خواهد آمد...» (صفر، ۱۴۰۴ق: ج ۱، ۹۶).

در این روایت امام صادق علیه السلام، صراحتاً به این که بطن همان تأویل است، اشاره نموده‌اند. نهایتاً بر اساس روایاتی که قرآن کریم را دارای باطن می‌داند و دیدگاه‌هایی که قائل اند تأویل راهی برای رسیدن به بطن قرآن کریم است، می‌توان گفت اگر قرآن کریم دارای بطن است پس برای رسیدن به بطن آن، نیاز به تأویل هم وجود دارد.

۴-۴ قرآن کریم وجوه گوناگونی دارد.

در باره وجوه قرآن کریم آثار مختلفی تألیف شده است. به عنوان نمونه، کتاب‌هایی با همین عنوان یا عناوین مشابه توسط حسن بن عبدالله عسکری (۳۹۵ق)، محمد بن حسن ابوالعزم (۴۷۸ق) و حبیب بن ابراهیم تفسیری (۶۲۹ق) تألیف شده است (برای تفصیل بحث نک: تفسیری، محقق، ۱۳۷۱ش: ج ۱، ۱۵-۲۵). سیوطی در کتاب الاتقان فی علوم القرآن، بحثی درباره وجوه و نظایر ارائه کرده است و ضمن بیان برخی آراء و تألیفات در این زمینه، وجوه را این گونه معرفی کرده است: «وجوه، برای لفظ مشترك است که در چند معنی استعمال می‌شود مانند لفظ أمة و در این باره کتابی تألیف کرده‌ام به نام معترك الاقران فی مشترك القرآن.» (سیوطی، حائری، ۱۳۸۰ش: ج ۱، ۴۸۷). وی در ادامه با بیان سخنی از امام علی علیه السلام دوجوه بودن قرآن کریم را متذکر شده است:

«ابن سعد از طریق عکرمه از ابن عباس آورده که علی بن ابی طالب علیه السلام او را به نزد خوارج فرستاد و فرمود: «به سوی آن‌ها برو به مخاصمه پرداز و با قرآن برای آن‌ها استدلال مکن که وجوه مختلفی دارد، ولی با سنت با آنان مخاصمه کن.» و به وجه دیگری آورده که ابن عباس گفت: یا امیرالمؤمنین علیه السلام، من به کتاب خدا از آنان آگاه‌ترم، قرآن در خانه‌های ما نازل شد، فرمود: راست گفתי ولی قرآن ذو وجوه است، تو می‌گویی آن‌ها هم می‌گویند، ولی به وسیله سنت با آن‌ها مخاصمه کن که از آن گزیری نخواهند یافت. پس ابن عباس به سوی آن‌ها رفت و با سنت با آن‌ها به مخاصمه پرداخت و دیگر هیچ دلیل و برهانی در دستشان نماند.» (همان، ج ۱، 488).

سخن فوق از امام علی علیه السلام را که سیوطی در بیان ذو وجوه بودن قرآن کریم مطرح کرده است، قبلاً سید رضی در نامه ۷۷، نهج البلاغه ثبت کرده است:

«لَا تُخَاصِمُهُم بِالْقُرْآنِ فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَلٌ ذُو وَجُوٍّ تَقُولُ وَيَقُولُونَ وَلَكِنْ حَاجِبُهُم بِالسُّنَّةِ فَإِنَّهُمْ

لَنْ يَجِدُوا عَنْهَا مَحِيصًا» (سید رضی، صالح، ۱۴۱۴ق: ۴۶۵).

بر اساس این سخن امام علی (علیه السلام) قرآن کریم دارای وجوه است که به تبع آن متحمل معانی گوناگون می‌گردد. آن حضرت در خطبه ۸۷، نهج البلاغه این موضوع را مطرح نموده‌اند که برخی از عالم نماها، قرآن کریم را بر طبق نظرات و هوای نفس خویش حمل کرده‌اند (نک: سید رضی، صالح، ۱۴۱۴ق: ۱۱۹)؛ بنابراین می‌توان گفت چون قرآن کریم ذو وجوه است پس قابلیت تأویل‌پذیری نیز دارد؛ زیرا در یکی از معانی تأویل، آمده است که بیان معنی آیات متشابه و دیگر وجوه و احتمالات او را تأویل گویند (نک: ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸ق: ج ۴، ۱۷۹).

۴-۵ قرآن کریم صامت است.

یکی از استدلال‌های طرفداران تأویل‌پذیری قرآن کریم، استناد به سخنانی از امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه است که ایشان قرآن کریم را صامت خوانده‌اند. آن حضرت در قسمتی از خطبه ۱۸۳، نهج البلاغه فرموده‌اند:

«... فَالْقُرْآنُ أَمْرٌ أَجْرٌ وَصَامِتٌ نَاطِقٌ حُجْبَةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَحَدًا عَلَيْهِ مِيثَاقُهُمْ وَأَنْزَهُنَّ عَلَيْهِمْ أَنْفُسَهُمْ...» (سید رضی، صالح، ۱۴۱۴ق: ۲۶۵)

قرآن فرماندهی باز دارنده و ساکتی گویا و حجت خدا بر مخلوقات است. خداوند پیمان عمل کردن به قرآن را از بندگان گرفته و آنان را در گرو دستوراتش قرار داده است (سید رضی، دشتی، ۱۳۷۹ش: ۳۵۳).

معنای قرار گرفتن صفت صامت بودن قرآن کریم، در کنار صفت ناطق بودن، در خطبه ۱۲۵ مشخص می‌گردد که آن حضرت فرمودند:

«إِنَّمَا نُحْكِمُ الرَّجَالَ وَإِنَّمَا حَكَمْنَا الْقُرْآنَ هَذَا الْقُرْآنُ إِنَّمَا هُوَ خَطٌّ مَسْطُورٌ بَيْنَ الدَّقَّتَيْنِ لَا يَنْطِقُ بِلِسَانٍ وَلَا يَنْدَلُهُ مِنْ تَرْجُمَانٍ وَإِنَّمَا يَنْطِقُ عَنْهُ الرَّجَالُ...» (سید رضی، صالح، ۱۴۱۴ق: ۱۸۲)

ما افراد را داور قرار ندادیم، تنها قرآن را به حکمیت «داوری» انتخاب کردیم! (که آن‌ها بر سر نیزه کرده و داوری آن را می‌خواستند) این قرآن، خطی است نوشته شده که میان دو جلد پنهان است، زبان ندارد تا سخن گوید و نیازمند به کسی است که آن را ترجمه کند و همانا انسان‌ها می‌توانند از آن سخن گویند... (سید رضی، دشتی، ۱۳۷۹ش: ۲۳۹).



ایشان در خطبه ۱۵۸، نهج البلاغه بار دیگر همین مطلب را متذکر شده‌اند که قرآن کریم سخن نمی‌گوید و باید توسط مخاطبش به سخن درآید:

«أَرْسَلَهُ عَلَىٰ حِينٍ فَتَرَىٰ مِنَ الرُّسُلِ وَطُولِ هَجْمَةٍ مِنَ الْأُمَمِ وَانْتِقَاصِ مِنَ الْمُبْرَمِ فَبَاءَ هُمْ بِتَصْدِيقِ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَالتَّوْرِ الْمُقْتَدَىٰ بِهِ ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطَفُوهُ وَلَنْ يَنْطِقَ وَلَكِنْ أُخْبِرَ كَرَاهَةً أَلَّا إِنَّ فِيهِ عِلْمٌ مَا يَأْتِي وَالْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي وَدَوَاءَ دَائِكُمْ وَنُظْمَ مَا بَيْنَكُمْ...» (سید رضی، صالح، ۱۴۱۴ق: ۲۲۳)

خداوند پیامبر ﷺ را هنگامی فرستاد که پیامبران حضور نداشتند و امت‌ها در خواب غفلت بودند و رشته‌های دوستی و انسانیت از هم گسسته بود. پس پیامبر ﷺ به میان خلق آمد درحالی که کتاب‌های پیامبران پیشین را تصدیق کرد و با «نوری» هدایتگر انسان‌ها شد که همه باید از آن اطاعت نمایند و آن، نور قرآن کریم است. از قرآن بخواهید تا سخن گوید، که هرگز سخن نمی‌گوید، اما من شمارا از معارف آن خبر می‌دهم، بدانید که در قرآن علم آینده و حدیث روزگاران گذشته است، شفا دهنده دردهای شما و سامان دهنده امور فردی و اجتماعی شما است... (سید رضی، دشتی، ۱۳۷۹ش: ۲۹۵).

سخنانی از امام علی (علیه السلام) که در این قسمت ذکر شد، ناظر به این مطلب است که هرچند قرآن کریم کتاب هدایت است اما هرگز به سخن درنخواهد آمد، زیرا قرآن کریم به خودی خود صامت و خاموش است و ظاهر آن خطوطی است که بر سطرها نقش بسته و ناگزیر باید برای آن ترجمانی یافت. نهایتاً می‌توان گفت به دلیل این که قرآن کریم، صامت است، بنابراین نیاز به تأویل‌گران یا مفسران نیز وجود دارد.

از مجموع مطالبی که درباره مبانی تأویل‌پذیری قرآن کریم در نهج البلاغه آمد، می‌توان گفت که از نظر امام علی (علیه السلام) قرآن کریم دارای تأویل است. تأویل‌پذیری قرآن کریم به این دلیل است که دارای ظاهر و باطن است، در بردارنده تشابهات است، ذو وجوه است و در ضمن صامت است و در کنار مفسران به مؤولانی هم نیاز دارد تا مقصود آن به دست آید.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در این تحقیق به‌منظور رفع پاره‌ای از اختلافات موجود درباره تأویل برخی ابعاد آن در نهج‌البلاغه پی‌جویی شد. از جمله، ابعاد تأویل، کاربرد واژه تأویل است که طی تحقیق در این باره مشخص شد، واژه تأویل از ریشه «أول» است و با هم‌خانواده‌هایش در ۹ قسمت از نهج‌البلاغه، در خطبه‌های ۹۱، ۱۲۲، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۹۵، در نامه‌های ۳۱، ۴۸، ۵۵ و در حکمت ۳۱ آمده است؛ کاربرد واژه تأویل در خطبه ۱۲۲ و نامه‌های ۴۸ و ۵۵ به رویکرد معناگرا در تأویل اشاره دارد و ناظر به دیدگاه «تأویل به معنای خلاف ظاهر» است. در خطبه ۱۵۲ به معنای «عینیت خارجی پیدا کردن» به‌کاررفته است که ناظر به رویکرد عینی گراست. در نامه ۳۱ تأویل، امری قابل‌تعلیم معرفی شده است که به‌وسیله آن می‌توان از افتادن در شبهات و اختلاف آراء در امان ماند. در خطبه‌های ۹۱، ۱۵۱، ۱۹۵ و در حکمت ۳۱ مشخص شد که در برخی موارد معنای لغوی «أول» مد نظر بوده و ارتباطی با دیدگاه‌های اصطلاحی ندارد.

در بخش دیگر مقاله به بحث «آگاهان به تأویل» در نهج‌البلاغه پرداخته شد. از جمله مطالبی که به دست آمد این بود که در نهج‌البلاغه دو مطلب درباره راسخان در علم (که به‌تصریح قرآن کریم آگاه به تأویل هستند)، موجود است؛ در خطبه ۱۴۴، اهل‌بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به‌عنوان راسخان در علم معرفی شده‌اند و در خطبه ۹۱ یکی از ویژگی‌های راسخان در علم، اعتراف آن‌ها به عدم آگاهی از غیب محجوب، بیان‌شده است. این مطالب نشانگر آن است که هرچند اهل‌بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به‌عنوان مصداقی برای راسخان در علم (و به‌تبع آن جزو آگاهان به تأویل)، معرفی شده‌اند، اما علم به تمام و کمال تأویل فقط نزد خداست و آگاهان به تأویل فقط به پاره‌ای از آن دسترسی دارند. از جمله نتایج جانبی این مبحث این بود که مصداق اتم و کامل راسخان در علم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل‌بیت ایشان هستند، مع الوصف سایر مؤمنین هم‌بسته به شرایطی می‌توانند، مصداق راسخین در علم و به‌تبع آن آگاه به تأویل باشند، چراکه در غیر این صورت، دسترسی به تأویل صحیح، سخت و در مواردی غیرممکن می‌گردد.

از دیگر ابعاد تأویل که در این مقاله به آن پرداخته شد، مبانی تأویل‌پذیری قرآن کریم در نهج‌البلاغه بود. نتیجه‌ای که به دست آمد این بود که برخلاف نظر عده‌ای که مخالف تأویل قرآن کریم هستند، امام علی علیه السلام بر این عقیده‌اند که قرآن کریم دارای تأویل است و گریزی از آن نیست، هرچند ممکن است این تأویل به‌صورت درست یا باطل اتفاق بیفتد. دیگر این که مشخص شد در نهج‌البلاغه به این موارد اشاره شده است که قرآن کریم صامت است و از طرفی دارای تشابهات است، بطن دارد و دارای وجوه گوناگونی است، بنابراین به مؤولانی نیاز دارد تا به تأویل قرآن کریم دست یابند.



بر اساس این سخنان امام علی (علیه السلام) می‌توان گفت که گریزی از تأویل قرآن کریم نیست هرچند ممکن است، صحیح یا ناصحیح اتفاق بیفتد، اما صاحبان قدرت و گروه‌ها و افراد مختلف نباید از آن سوءاستفاده کنند. دیگر این که تأویل صحیح می‌تواند وسیله‌ای برای در امان بودن از شبهات و اختلاف آراء باشد و می‌توان راه ارائه تأویل صحیح را از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت شریف ایشان که مصداق کامل آگاهان به تأویل هستند، الگو گرفت. مطالب نهج البلاغه درباره تأویل، متذکر این مطلب است که از صدر اسلام تا کنون تأویل به عنوان یک مشترک معنوی و در بردارنده معانی مختلف بوده و هست و تشخیص یا تأیید یک دیدگاه برگزیده به صورت یکی از مسائل لاینحل باقی مانده است.

منابع

- قرآن کریم، ۱۴۱۸ق، ترجمه: محمدمهدی، فولادوند، تهران: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی.
- نهج البلاغه، سید رضی، محمد بن حسین، ۱۳۷۲ش، تحقیق عزیزالله عطاردی قوچانی، تهران: بنیاد نهج البلاغه.
- نهج البلاغه، ۱۳۸۸ش، ترجمه حسین انصاریان، قم: دارالعرفان.
- نهج البلاغه، ۱۳۷۹ش، ترجمه علی تقی فیض الاسلام اصفهانی، تهران: مؤسسه چاپ و نشر تألیفات فیض الإسلام.
- نهج البلاغه، ۱۳۷۴ش، ترجمه (خورشید بی غروب)، ترجمه عبدالمجید معادیکخواه، قم: نشر ذره.
- نهج البلاغه، ۱۳۷۹ش، ترجمه محمد دشتی، قم: مشهور.
- نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق، ترجمه تحقیق صبحی صالح، قم: هجرت.
۱. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، بی تا، الاکلیل فی متشابه و التأویل، اسکندریه: دارالایمان.
 ۲. ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله، ۱۴۰۴ق، شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، قم: مکتبة آية الله المرعشی النجفی.
 ۳. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، ۱۳۶۷ش، النهاية فی غریب الحدیث و الأثر، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
 ۴. ابن حنبل، احمد بن محمد، ۱۴۲۱ق، مسند الإمام أحمد بن حنبل، بیروت: مؤسسة الرسالة.
 ۵. ابن فارس، احمد، ۱۴۰۴ق، معجم مقاییس اللغة، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
 ۶. ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ق، لسان العرب، بیروت: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزیع.
 ۷. ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، ۱۴۰۸ق، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، مشهد: آستان قدس رضوی.
 ۸. ابوزید، نصر حامد، ۱۳۸۰ش، معنای متن (مفهوم النص)، ترجمه مرتضی کریمی نیا، تهران: طرح نو.
 ۹. ابوزید، نصر حامد، ۱۳۹۵ش، نوسازی، تحریم و تأویل (التجدید و التحریم و التأویل)، ترجمه محسن آرمین، تهران: نشر نی.
 ۱۰. جوهری فارابی، أبو نصر إسماعیل، ۱۴۰۷ق، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية، بیروت: دار العلم للمالین.
 ۱۱. ذهبی، محمد حسین، بی تا، التفسیر و المفسرون، بیروت: دار احیاء التراث العربی.



۱۲. پاکتچی، احمد، ۱۳۶۷ش، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی (مدخل تأویل)*، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
۱۳. تغلیسی، حبیب بن ابراهیم، ۱۳۷۱ش، *وجوه قرآن*، تهران: دانشگاه تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ.
۱۴. ثقفی، ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال، ۱۴۱۰ش، *الغارات*، قم: دار الكتاب الإسلامي.
۱۵. حر عاملی، محمد بن حسن، ۱۴۰۹ق، *تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة*، قم: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام).
۱۶. حسکانی، عبیدالله بن عبدالله، ۱۴۱۱ق، *شواهد التنزیل لقواعد التفضیل*، تهران: التابعة لوزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامي.
۱۷. حیدری، سید کمال، ۱۳۹۳ش، *اصول تفسیر و تأویل قرآن*، ترجمه محمدعلی سلطانی، تهران: سخن.
۱۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، *مفردات ألفاظ القرآن*، بیروت: دار القلم - الدار الشامیة.
۱۹. سیوطی، عبد الرحمن، ۱۴۲۱ق، *الاتقان فی علوم القرآن*، لبنان: دارالكتاب العربی.
۲۰. سیوطی، عبد الرحمن، ۱۳۸۰ش، *الاتقان فی علوم القرآن*، ترجمه مهدی حائری قزوینی، تهران: امیر کبیر.
۲۱. شاکر، محمد کاظم، ۱۳۷۶ش، *روش‌های تأویل قرآن*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۲۲. صدوق، محمد بن علی، ۱۳۶۲ش، *الخصال*، قم: جامعه مدرسین.
۲۳. صفار، محمد بن حسن، ۱۴۰۴ق، *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (علیهم السلام)*، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی.
۲۴. طارمی راد، حسن، رضا سلیمان حشمتی، برنر رانکه، ۱۳۹۰ش، *دریاره تأویل*، تهران: کتاب مرجع.
۲۵. طباطبایی، محمد حسین، ۱۳۷۴ش، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه محمدباقر موسوی، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۶. طبری، محمد بن جریر، ۱۴۱۲ق، *جامع البیان فی تفسیر القرآن (تفسیر الطبری)*، بیروت: دار المعرفة.
۲۷. طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۱۴ق، *الامالی*، قم: دار الثقافة.
۲۸. طوسی، محمد بن حسن، ۱۳۸۸ش، *الامالی*، ترجمه صادق حسن زاده، قم: اندیشه هادی.
۲۹. طوسی، محمد بن حسن، بی تا، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۳۰. علم الهدی، علی بن حسین، ۱۹۹۸م، *الامالی*، قاهره: دار الفكر العربی.

۳۱. فراهیدی، خلیل بن أحمد، ۱۴۰۹ق، *کتاب العین*، قم: نشر هجرت.
۳۲. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، ۱۴۱۵ق، *تفسیر الصافی*، تهران: مکتبه الصدر.
۳۳. فیض-الاسلام اصفهانی، علی نقی، ۱۳۷۹ش، *ترجمه و شرح نهج البلاغه*، چ پنجم، تهران: نشر تألیفات فیض الإسلام.
۳۴. کشی، محمد بن عمر، ۱۴۰۹ق، *إختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)*، مشهد، مؤسسه نشر دانشگاه مشهد.
۳۵. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ق، *الکافی*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۳۶. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۷ش، *الکافی*، ترجمه سیدجواد مصطفوی، تهران: کتاب فروشی علمیه اسلامی.
۳۷. مجلسی، محمد باقر بن محمدتقی، ۱۴۰۳ق، *بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (علیهم السلام)*، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۳۸. مرکز فرهنگ و معارف قرآن، شاکر، محمد کاظم، ۱۳۸۲ش، *دایرة المعارف قرآن کریم (مقاله تأویل)*، قم: بوستان کتاب قم.
۳۹. معارف، مجید، حامد شریعتی نیاسر، ۱۳۹۵ش، *ارتباط قرآن با نهج البلاغه*، تهران: بنیاد نهج البلاغه؛ سازمان مطالع تدوین کتب علوم انسانی (سمت).
۴۰. معرفت، محمد هادی، ۱۳۷۴ش، *التمهید فی علوم القرآن*، ترجمه ابومحمد وکیلی، بی جا: سازمان تبلیغات اسلامی.
۴۱. ناصحیان، علی اصغر، ۱۳۸۹ش، *علوم قرآنی در مکتب اهل بیت (علیهم السلام)*، مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی.
۴۲. هلالی، سلیم بن قیس، ۱۴۰۵ق، *کتاب سلیم بن قیس الهمالی*، قم: الهادی.
۴۳. هلالی، سلیم بن قیس، ۱۴۱۶ق، *کتاب سلیم بن قیس الهمالی (اسرار آل محمد (علیهم السلام))*، ترجمه اسماعیل انصاری زنجانی خوئینی، قم: الهادی.

پایان نامه ها و مقاله ها

۴۴. ازدری، فرحناز؛ محمدرضا ستوده نیا، ۱۳۸۸ش، *بررسی شواهد قرآنی نهج البلاغه*، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه اصفهان.

۴۵. بروجردی، مصطفی، ۱۳۸۰ش، نگاهی به شرح‌های نهج‌البلاغه، *مجله قیسات*، شماره ۱۹.
۴۶. جعفری، سید محمد مهدی؛ مجید معارف؛ فاطمه سعیدی، ۱۳۹۹ش، شناخت رویکردهای تأویل قرآن در نهج‌البلاغه با تأکید بر شرح ابن ابی‌الحدید، *پژوهشنامه تفسیر و زبان قرآن*، دوره ۸، شماره ۲.
۴۷. رشاد، علی‌اکبر، ۱۳۸۵ش، *دانشنامه امام علی (علیه السلام)*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۴۸. مرادی، محمد؛ فتح‌الله نجار زادگان، ۱۳۹۵ش، *تأویل در روایت‌های تفسیری*، رساله دکتری، دانشگاه قرآن و حدیث.
۴۹. مرادی، محمد، ۱۳۹۳ش، معنا کاوی روایت‌های جنگ تأویل، *علوم حدیث*، سال ۱۹، شماره ۴.
۵۰. نوری، طاهره؛ مهدی مطیع، محمد مرادی، ۱۳۹۷ش، پی‌جویی دو رویکرد تأویلی معناگرا و عینی‌گرا در روایات دربردارنده واژه تأویل امام علی (علیه السلام). *دوفصلنامه پژوهشنامه تأویلات قرآنی*، سال اول، شماره ۱.
۵۱. نوری، طاهره؛ مهدی مطیع، محمد مرادی، ۱۳۹۸ش، *تأویل از دیدگاه امام علی (علیه السلام)* با تأکید بر نهج‌البلاغه، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه اصفهان.

